

از آن جانب دیر می‌رسد از برای خدا بر من قافلگه امرار خود راه  
 به بندند و اگر از آن طرف بندند ازین طرف بسته نخواهد شد و السلام -  
 امکندر مسند فقر میان پهل را نیازمندی می‌رماند - و درین دو روز  
 بتقریبی دو دایه بود این

• رباعی •

فیضی دم پیریست قدم دیده بنده • هر گام که می نهی پسندیده بنده  
 از عینک شیشه هیچ نکشاید هیچ • لختی بتراش از دل و بردیده بنده  
 سبحان الله آن شیخ فیضی نماند و مثل شد و اینها هم که روزی  
 بلکه ساعتی چند گفتگوی ایشان در میانست چه مخاطب در معرض  
 رحیل اند آنچه در دست ماند باد سخن هست آنرا تا چند پیماید •

• بیت •

عنقریب امت که از ما اثری باقی نیست  
 شیوه بشکسته و می ریخته و ساقی نیست

## مولانا الهداد سلطانپوری

اصل از قریبه بنوده امت از توابع سند و تلمذ نزد مخدوم الملک  
 نموده بشرافت حسب و نسب ممتاز است اگرچه قبل ازین بمقتضای  
 غرور علم و جوانی پنداری فی الجملة داشت اما درین ایام صاحب  
 تجربه شد و آن نخوت بفقر و انکسار مبدل گشته و چند گاه بصدارت  
 صوبه پنجاب تعیین بود اکنون مدتی امت که بقضای معموره جدید  
 اله آباد منصوبست و خود بخدمت پادشاهی قیام دارد و بجزوی  
 معاش که در آن بلده داده اند قناعت نموده از تک و دو بخانهایی  
 اهل دنیا مجتنب امت و بصالح متصف و بعبادت مشغوف •

## مولانا عثمان سامانه

در عقليات از شاگردان حکيم الملک است و نقليات از اساتذۀ  
ديگر اکتساب نموده ملامی معتقد معتضراست خیلی حالت  
دارد و در سلک خادمان درگاه انتظام دارد و خالی از فهمی نیست  
و گوشۀ صلاح دارد و اکثر اوقاتش بعبادت مصروف است مالي  
چند بوسيلۀ قليچ خان بخدمت ضبط و ربط بعضی برگذات میان  
دو آب اشتغال داشت حالا بدربار آمده و داخل منصب داران است •

## حاجی سلطان تہانيسری

بزیارت مکہ معظمہ و مدینہ طیبہ مشرف شدہ و علوم نقلیہ را  
خوب ورزیدہ و مدتی مدید در خدمت پادشاهی بودہ چہار سال بہ  
ترجمہ مہابہارت موسم بر زمانہ بطریق انفراد و اشتغال  
داستہ بنائی کہ از نقیب خان شروع شدہ بود ازو باتمام رسید و  
بسبب جرمہ گلوکشی بمعایت ہندوان آن برگذہ ادرا حکم باخراج  
بجانب بکر فرمودند و خانخانان کہ دران ایام تنظیم مہام آنصوبہ  
بقبضہ اقتدار او بود بالتفات و مہربانی پیش آمدہ مرہمی برداغ  
او نہاد و بعد از فتح آن دیار ہمراہ خویش از انجا آورد و وعدہ  
تخلیص او نیز فرمودہ وی مختفی در وطن معہود میگشت و خانخانان  
بعد از فتح ولایت آسیر و برہانپور در عرضداشتی التماس مخلص  
لو کرد و بدرجہ قبول اتناہ و مہم حاجی خدا ساز شدہ غائبانہ  
پہنچ ابو الفضل حکم فرمودند تا اورا کرورجی تہانيسر و کرنال گردانیدہ  
و از ان مہلکہ خلاص یافت و حالا بآن خدمت قیام دارد • شعر •

وكم لله من لطف خفي • يدق حفاة عن فهم الزكي  
 و این ماجرا از قبیل فرج بعد از شدت تواند بود و هنگام ترجمه  
 نویسی مهابهارت یکی از وی پرسید که این چیست که میفرمایید  
 گفت که عرف ده هزار ساله را بزبان حال موافق می سازم \*

### سید شاه میر سامانه

از مادات صحیح النسب امت و بفضایل علمی آراسته و حلیمه  
 تقوی پیرایه ار شده دست بدامن قناعت زده بافاده و افاضه  
 طالب دران طرف آب اگر در جوار شیخ بهاء الدین مفتی مرحوم  
 بصر می برد و طلبه و صوفیه در خانقاه او جمع آمده از نواید  
 صحبتش بهره مندند شاگردی داشت مولانا فرید نام واحد العین  
 و او را چنان نشان میدهند که با آنکه تحصیل علم چندانی نکرده  
 بود اما هر مسئله مشکل و بحث دقیق غامض را از هر کتاب  
 منتهیانه که از وی می پرسیدند در لحظه دوات و قلم گرفته در ملک  
 تحریر کشیده حل میساخت اما قوت تقریر بلکه قرائت آنچه خود  
 می نوشت نداشت شیخ ضیاء الله با جمیع حلقات غوثیه حلقات  
 بگوش او بودند چه جای سید مشارالیه و چنان استماع افتاد که  
 آن فرید در یکشب ماجرائی که در اقصای مغرب یا مشرق میگذاشت  
 بسید شاه میرمانند بعضی حمل بر تعجب و چن میگردند و بعضی  
 بر چیزهایی دیگر مالی که پادشاه شیخ ضیاء الله را بلطف و عنایت  
 از آگره طلبیده در عبادتخانه جا دادند و مجمع مشایخ و علما بود  
 فقیر شیخ را شبی در خلوت از احوال فرید کاتب استفساری نمودم

و این امور مشهور نقل کردم و پرسیدم که آیا این معنی وقوع دارد  
 شیخ اول تعداد مفردات و موافقات و تفصیل فضایل و کمالات  
 علمی و بیان حالات خویش نموده گفت که با این همه نعم الهی  
 عزّ شأنه که در حق منعمت بخوشه چینی شیخ فرید نمیرسم و هرچه  
 ازو شدیدتر آید عشر عشیر هم ندمت و رتبه از این بالا تر است و  
 اینهمه بتقریب جاروب کشی و خاک رویی آمتانۀ حضرت میر  
 مشارالیه نصیبۀ او شده و فقیر پیش ازین واقعه حید شاه میر را در  
 بدان که بجهت مهم مدد معاش رفته بود دیده بودم و نسخه مشارق  
 الانوار درمیان بود و مذاکرۀ علمی خدلی رفت آری قوت متصرفه و  
 طبع جید و ذهن نقاد و معلوم بسیار داشت اما اینقدر که شیخ  
 ضیاء الله و مائر مردم تعریف می کردند نیانتم باقی الله تعالی  
 اعلم شاید اخفای حال خود میکرده باشد بلی این چه لازم است که  
 از آنچه این کس محروم مانده دیگری را هم ندهند •

### مید یاسین

از بنی امام حید شاه میر است اکثر کتب متداوله در گجرات  
 بملازمت میان وجیه الدین خواننده و علوم رسمی تحصیل نموده و  
 ارادت بایشان آورده بشرف زیارت حج اسلام مشرف گردید و علم  
 حدیث السجا حاصل کرد و اجازت یافت و باز گشته بهند آمد و چندگاه  
 در لاهور بصحبت بعضی از ارباب دولت و مکنت و صاحب دخل  
 پسر می برد و آن صحبت را برهم زده در سرهند بلباس مشیخت  
 و کسوت اهل فقر میگذرانید و چندی از خادمان کبود پوش

هوی را تربیت میکرد و صاحب داعیه در مقتدائی بود چون همیشه آرزوی رفتن بکجرات و از آنجا بحرزمین الشریفین داشت درین دیار نتوانست قرار گرفت و در ولایت بنگ رفت و حالا آنجاها سیر میکند تا بعد ازین کارش کجا کشد و دولت انزوا در کدام هرزمین نصیبش او گردد \*

### شیخ ضیاء الله

جا نشین شیخ محمد غوث است و زبان تصوفی که او دارد از مشایخ روزگار کم کھی داشته باشد هرگز مجلس وی بی سخن معرفت و حقیقت نیست غیر از مراتب توحید و تفرید چیز دیگری نمیگذرد و بر باطن وی کسی آگاه نیست تا داعیه او چه خواهد بود ابتدای حال که آوازه او در اطراف و اکناف منتشر شد و استماع نمودم که شیخ بر مسند فقر و ارشاد قایم مقام پدر خویش گشته و در بعضی اقسام فضیلت بروی مزیت دارد از انجمله معانی قرآن را با وجود تحفظ و تذکر چنان بیان می کند که هیچ احتیاج تفسیری ندارد در سده نهم و هفتاد بملاقات او در اگه رفتیم و بی وسیله کھی که معرفت باشد و صدارت نماید بوضع بی تکلفانه و نامرادانه قدیم که بآن خو کرده بودیم و فی الواقع بجهت دیدن مشایخ اسباب دنیا و ارباب ظواهر مغل در مقصود بود سلام علیکی گفته مصافحه واقع شد شیخ خود عالیا از علو شان عقید بتعظیماتی که شیخ زاده را خوش می آید بود و این دریافتن او را خوش نیامد مجلسیان او پرسیدند که از کجا می آئید گفتیم از مهسوان چون استفسار نموده

که از علوم هم چیزی تحصیل نموده اید گفتم از هر فنی مختصری در وقتی از اوقات دیده بودم و سهواً چون قصبه ایست مختصر و آن زمان قلیچ چوگان بیگی مرید پدر ایشان جاگیردار آنجا بود مرا بچشم کم دیده و سهل انگاشته و بطنزه استهزا پیش آمده معجزه را باشارت تعلیم کردند تا مرا برساند و از جای برآرد و من چون از آن اداها مطلع بودم و بارها مشاهده کرده تغافل زدم و خود را در تجاهل انداختم و از هزل بنیاد کرد که بوی عطریات از جانی بمشام من رسیده و دماغ من بشورش در آمده است اهل مجلس هشدار باشند که تا از من بکمی آفتی نرسد و کف از دهان او ریختن گرفت یکی از مصاحبان صوفی نمای ایشان از من پرسید که این عطر خوش شما مالیده اید گفتم بلی چه واقعست گفت این شخص را که باین بی شعوری می بینید وقتی از اوقات سگ دیوانه گزیده بود اکنون هر وقتیکه بدماغ او خوشبوی میرسد کف زنان و فریاد هکت کفان قصد گزیدن مردم میکنند شما هم واقف باشید و حاضران پریشان شدند و شیخ هم که عمارت جدید میکرد نیز بموافقت ایشان خود را دیده و دانسته برای ترسانیدن من جمع ساخت و موافقت آن شیاطین الانس کرد درین حالت گفتم که عجب است که مردم از ولایت دور دور باین آستانه علیه برای برآمدن حاجات خویش می آیند و حال آنکه علاج دیوانه سگ گزیده نمیتواند ساخت گفتند شما علاج این میدانید گفتم بلی پر میدند چیست گفتم کفش و کاو خ بر سر این زن چنانچه شیخ معدی

رحمة الله فرمود که

### مگ دیوانه را دارو کلوخ است

همه حیران ماندند باز گفتم طرفه اینکه کلوخ قام داروئی هم دست  
از نباتات که دافع مگ گزیدگی است شیخ ترسیده چون دانست  
که مگر کارگر نشد گفت بیائید رفته بقال الله و قال الرسول  
مشغول شویم و قرآن مجید را کشاده شروع در تفسیر آیتی از  
بقر نموده عندیات گوناگون میگفت و شاگردان کودن طبیعت هر  
قلماشی که شیخ می بخت آتنا و مدالدا میزدند من چون دلی  
پر داشتم پرسیدم که اینمعنی که شیخ می فرمایند در تفسیری هم  
باشد گفت من بتاریل و اشارت میگویم و آن باب وسیع است و  
خاصه من نیست گفتم برین تقدیر اینمعنی آیا حقیقی است یا  
مجازی جواب داد که مجازی گفتم پس علاقه بیان فرمائید که  
در میان این دو معنی باشد و در بحث معانی بر دم چیزی در هم  
و بر هم میگفت و هر جانب می تپید چون مضبوط گرفتم بیجا شد  
و مصحف را بر هم نهاده گفت من علم جدل را نخوانده ام گفتم  
شما متصدی معانی قرآنی شده اید که نقل مساعدت آن نمیکند  
و ضرورت است که رابطه که در میان حقیقت و مجاز است پر شده  
آید سخن را گویانیده از احوال پرسیدن گرفت درین اثنا جزو شرحی  
که بر تصیده برده دران ایام نوشته بودم در میان نهاد و نکاتی که در  
مطلع آن تصیده بخاطر رسیده بود گذرانیدم تحسین نمود خود هم  
نکنه چند گفت و آن صحبت بآن رنگ گذشت تا وقتیکه بملازمت  
پادشاه رسیدم و شیخ بر حسب طلب تنها و عاجز در عبادت خانه  
آمده سکونت گرفت روز جمعه بود که ابتداءً با یک دو کس معدود

هرانجا تشریف برده میرزا غیاث الدین علی اخوند و میرزا  
آخوند و میرزا علی آصفخان را فرموده بودند که شیخ را کلکار نمائید  
و از تصوف چیزی پرسید تا از چه پیرون تراود آصف خان این  
رباعی لواط در میان آورد که

\* رباعی \*

گر در دل تو گل گذرد گل باشی • در بلبل بیقرار بلبل باشی  
توجرتی و حق کلمت اگر روزی چند • اندیشه کل پیشه کنی کل باشی  
و هرמיד که حق سبحانه • را کل چون توان گفت که از جزء و کل  
بودن منزهست شیخ چون بعد از شکست عظیم بدر بار آمده و آن  
فخوت و غرور و پندار او شکسته و محذمت بسیار کشیده محجوب  
بود آهسته آهسته سخنی چند نامذق میگفت که مفهوم کسی  
نمی شد آخر دلیری نموده گفتم که مولوی جامی قدس سوره  
اگرچه بظاهر درین رباعی اطلاق کل بر حق سبحانه و تعالی  
نموده در رباعی دیگر که

این عشق که هست جزء لا ینفک ما  
حاشا که شود بعقل ما مدرک ما  
خرش آنکه دمد پرتوی از نور یقین  
مارا برهاند از ظلام شک ما

اثبات جزئیت بار فرموده تعالی عن ذلک اما مقصود اینست که  
هرچه تصور توان کرد از جزء و کل همه ادرست و غیر او را وجودی  
در حقیقت نیست غایتش چون عبارت ازادی مقصود قاصر است  
تعبیر از آن گاهی بکل و گاهی بجزء کرده و مقدمه چند در اثبات  
وحدت وجود که دران ایام ملکه شده بود از جانب شیخ تائید



آرردم هم پادشاه خوشحال شدند و هم شیخ مقارن آن حال شبی  
 شیخ اسمعیل که برادر علائی شیخ است و در محله خواجه جهان  
 در فتحپور قرب جوار بار داشتیم و حق صحبت در میان ما بود بنابر  
 خواهش شیخ در عبادتخانه پرده نمود و آن صحبت یازده ساله را  
 که نقل آن از من استماع نموده بود با شیخ نقل کرد حیوان بمافد  
 و گفتم مرا بخاطر نمانده که این چنین واقع شده باشد شیخ با آنکه  
 گوشه از صحبت که عبارت از دکان داری است دارد حالا در آکره  
 چون پدر بوضع مشایخ در لباس اهل جاه بالعکس بعیش و فراغت  
 مشغول است و استقامت پرورش خویش دارد و سخنان غریب  
 عام فریب ساده لوحانه از مشهور است و اینجا گنجایش ذکر آن  
 نیست و میر ابو الغیث بخاری رحمه الله علیه میگفت او هرچه  
 باشد باشد با لباس درویشانه و مجلس عقیرانه داشتن و حرف و  
 حکایت تصوف گفتن او را بحان معتقدیم مالی که فتح خان زمان  
 شد او همراه اردو در انبیهی رفته حضرت میان شیخ نظام الدین  
 قدس سره را دید و زمانیکه تفسیر آیه کریمه *وَيَسْفُونَ فِيهَا كَأْسًا*  
*كَانَ مِزَاجُهَا زَفْرًا بَدِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا* - میفرمودند اظهار  
 حیثیت نموده دخلی کرد و گفت این آیت بآیت دیگر تناقض  
 دارد میان بخشم آمده گفتند سبحان الله پدر اینجا غوطها میخورد  
 و محتاج شفاعت کاملی است و پسر اینجا در کلام خدای عزوجل  
 تناقض اثبات میکند

• ع •

درسی نبود هر آنچه در میانه بود

## میر ابو الغیث بخاری

صاحب مشرب صافی و همت عالی بود و اخلاق ملکی ملکه ذات شریفش گشته و معانی فقر در کسوت غذا پوشیده از صحبت بسیاری از مشایخ کبار فواید و منافع برده و بهره تمام از روش آبایی کرام خویش برداشته در تهذیب اخلاق خصوصاً در بذل و انفاق و آزادی از قیود امکان و حسن معاشرت و صدق معاملات و مجاملت آیتی بود از آیات الهی و تقید با احکام ظاهری و اقتدا بصیرت مرضیه سلف و خلف بمرتبه داشت که دقیقه از دقائق سرعی فاسرعی نمیکذاشت و جدش در سنت جماعت بمثابه که در مرض موت هم با وجود بیماری صعب مزمن تکبیر تحریمه از فوت نشد و مجلس لطیف اربی قال الله و قال الرسول و سخنان مشایخ هرگز نبوده امت چنانچه در ضمن منوات گذشت و میر ستوده سیر تاریخ یافته شد •

## میان کمال الدین حسین شیوازی

چون دل از یاد احباب گل گل بشکفت اگر در ذکر ایشان اطالتی واقع شود بر طبع دوستان باید که گرد ملالتهی فرسد و ندهیند او خلف صدق مولانا حسن شیوازی امت که در وقت خروج شاه اسمعیل از شیراز بمکه معظمه رفته و از آنجا بکجرات رسیده در زمان سلطان سکندر لودهی مصحوب قافلۀ سید رفیع الدین محمد و میان ابو الفتح خرامانی پدر میان بده در آگره توطن گرفت و شیخ زین الدین خوانی مشهور مذکور در وصف او گوید • فرد •

هست شعر من ز عقل و نقل خواهم بشنود

جامع المعقول والمنقول مولانا حسن

و میان کمال الدین حسین خود ملکیت بصورت بشری جلوه گر شده و اخلاق حمیده و صفات پسندیده او از دایره تحریر و تقریر بیرون است پادشاه او را بعنوان اکبری و بزرگی دانسته بسیار خواهان بود اند که در ملازمت باشد آخر ترک همه کرده بانندک زمین مدد معاش قناعت نموده و غرورت فقر و جاه ایمان را سعادت کلی شمرده پیوسته اوقات مصروف طاعت دارد و گاهی در دهلی و گاهی در آگره فارغ البال میگذرانند از ابتدای ربیعان صبی تا من شیخوخت جز طریق عبادات و تسبیح و تصدق ورود و تلاوت شیوه نمیدانند و باجود این فضایل و کمالات استعداد علمی بوجه کمال دارد و فضیلت سخنوری و حسن خط و املا و انشا خود موروثی اوست چون در اوایل عهد باگره در عهد بیدرمخان رسیدم اول که رحل اقامت انداختم مسجد فیض بخش و منزل روح پرور او بود که فتح ابواب سعادت بزعم من در آنجا روی داد از آن زمان تا هنگام تحریر این عجاله مدت اربعین در سمت گذشته که نسبت مهربانی و دل موزی و رعایت حقوق آذنائی او را روز بروز زیاده می بینم اگرچه گنجایش زیادتی نمانده • شعر •

بس عشق که آن کم شد و بس حسن که آن کاست  
عشق من و حسن تو همان بلکه فزون هم

این رشحه چند یادگار از قلم مشکبار او است که درین صحیفه اخلاص  
ارتسام می یابد و هی هدیه •

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَنُصَلِّیْ عَلٰی نَبِیِّهِ الْکَرِیْمِ وَحَبِّکَ  
 لِیَبْلِغِیْ وَیَزِدَادَ جَدَّةَ لَدِیْ وَالشُّوْقِیْ اِلَیْکَ کَمَا هِیَا - ذَرَّةٌ خَاکَ  
 یَبِیْمَقْدَارٍ پَرِ عَیْبٍ وَ شَیْنٍ کَمَالِ الدِّیْنِ حَصِیْنٍ بَعْدَ اَزْ عَرَضِ دَعْوَاتِ  
 غَرِیْبَانِهٖ وَ تَسْلِیْمَاتِ مَشْتَقَانِهٖ بَزْبَانِ اِیْجَازِ وَ اِخْتِصَارِ وَ لِهَآءِ نِیَازِ وَ  
 اَنْدَقَارِ وَاضِحِ ضَمِیْرِ مَنِیْرِ مَهْرِ تَغْوِیْرِ حَضْرَتِ مَسْخُودِ مِی شَفِیْقَتِ پَنَاهِی  
 سَلَمَةِ اللّٰهِ تَعَالٰی وَ اِبْقَاةِ وَ حَصْلِ اَمُورِ دِیْنِهٖ وَ دُنْیَاةِ مِیْگَرْدَانِدِ کِه  
 چُونِ دَرِیْنِ اِیَامِ پَرِ اَلَامِ مَسْخَفَتِهَآیِ تَمَهَآئِیِ وَ غَمَهَآیِ جَدَائِیِ وَ رُویْتِ  
 کَارِ وَ بَارِ خَدَائِیِ وَ مَعْدُومِ شَدْنِ اَدَارِ مَحَبَّتِ وَ اَشْفَآئِیِ رُویِ دَاةِ  
 یُودِ خُودِ رَا اَزْ بَیْقَرَارِیِ گَاهِ بِحَضْرَتِ دَهْلِیِ اَوْرَدِهٖ بِمَزَارَاتِ مَتَبَرَكِهٖ  
 مَشْرُفِ مِیْصَاخَتِ وَ گَاهِ بَرَایِ دِیْدْنِ فَرْزَنْدَانِ بَیْکَهْصِ کِه دَرِ گُوشَهٗ  
 اَکْرَهٗ صَانِهَآیِ اللّٰهِ بَکْرَهٗ اَمْتَدَاةِ اِنْدِ مِیْرِوْمَتِ وَ مَتَنْزِلِ الْاِحْوَالِ بُوْدِ کِه  
 عَنَآیَتِ نَامَهَآیِ مَکْرَرِ نَیْمِ مَکْرَرِ اَزْ خَدَامِ اِیْشَانِ رَسِیْدِ وَ اللّٰهِ کِه بَسِیَارِ  
 بِمِیَارِ تَسْلِیِ وَ تَسْکِیْنِ خَاطِرِ حَزِیْنِ بَخْشِیْدِ چَنْدِ رُوزِیِ بِمَطَالَعَهٗ  
 وَ تَکْرَارِ اَنِ خُودِ رَا مَسْرُورِ دَآشْتِ وَ دَرِ صَبْحِ وَ شَامِ دَعْوَتِ نِیَازِ بَدَرِ گَاهِ  
 حَلَامِ بَرِ دَآشْتَهٗ دَعَایِ اَزْ دِیَادِ حَیَاتِ خَدَامِ مِیْنَمُودِ وَ مِیْنَمَآیْدِ \* ع \*

### الهی تا قیامت زنده باشی

فَیَادَهٗ اَزِیْنِ دَرِیْنِ وَاوِیِ دَمِ نَمِیْ زَنْدِ وَ بَعْلِیْمِ عَلِیِ الْاِطْلَاقِ وَ حَکِیْمِ  
 بِالْاَسْتِحْقَاقِ مِیْگَنَدَارِدِ وَ بَرِ مَرِ مَقْصُودِ ظَاهِرِیِ اَمْدَهٗ مَصْدَعِ مِیْگَرْدِ  
 کِه اَزْ رَحْلَتِ نَمُودْنِ جَنَابِ مَرُوتِ مَآبِ فَتُوْتِ اَنْتِصَابِ کَمَالَاتِ اِکْتِسَابِ  
 مِیْرَزَا نِظَامِ الدِّیْنِ اَحْمَدِ وَ اَزْ مَرِ خُوبِیَهَآیِ اَنِ نَاکِرِ زَمَانَهٗ وَ مَحَبَّتِ  
 وَ اِخْلَاصِ اَوْ بَخْدَامِ مَدَتِیِ کَلْفَتِ عَظِیْمِ وَ حَزَنِیِ تَمَامِ رُو دَاةِ اِنَا لَلّٰهِ  
 وَ اِنَا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنِ چِهٖ تَوَانِ گُفْتِ وَ بَکِهٖ اِیْنِ دَرْدَهَآ رَا کِه مَتَوَاتِرِ وَ

و متوالی میرسد اظهار توان نمود بهر حال منتظر موت خودیم و دستمایه  
 بجز عنایت کریم نداریم و همه وقت باین دعا زبان در ترنم امت  
 که اللهم ارحمنا اذا عرق الجبین ، و کثر الانین ، و یئس منا الطیب ،  
 و یکی علینا الحبیب ، اللهم ارحمنا اذا اذانا التراب ، و ودنا الاحباب ،  
 و فارق الذمیم ، و انقطع عنا النفسیم ، امید که عاقبتت خیر باشد و ایمان  
 بصلاحت بریم چون حامل عریضه در روان شدن تعجیل تمام  
 داشت بنده این عریضه را در شب باستعجال نوشته و از شوق خود  
 که نسبت بملازمان ایشان دارم از هزار یکی نتوانست که مشروح  
 سازد از دل بیغل خود تصور خواهد نمود که ان القلوب تشاهد و  
 السلام مع الاکرام علیکم و علی من لدیکم اولاً و آخراً - باطنا و ظاهراً •

### شیخ ابو الفتح نهبانپسری

از فحول علمای روزگار و از اعیان متبحرین عالمقدار امت  
 علم حدیث در ملازمت مید رفیع الدین محدث درست گردانید مدت  
 پنجاه سال تخمیناً در محله میر مشارالیه در اگره درس علوم عقلی  
 و نقلی فرموده و مستعدان چالاک از دامن افاد او برخاسته و  
 فقیر و میان کمال الدین حسین مذکور شرکت تلمذ در خدمت آن  
 بزرگوار نموده - ولد انجب ارشد او شیخ عیسی حالاً بعهد افغان در  
 اگره منصوب و متعین است •

### مولانا عثمان بنگالی

از قدمای مشایخ در سنبل رحل اقامت انداخته بود و میان  
 هاتم سنبل پیش ایشان نیز تلمذ کرده گاه گاهی در ملازمت

میرفت و التماس فائده می نمود و فقیر یکبارگی در ملازمت  
میدان مرحوم بخدست مولانای مشارالیه در صغرسن رفته شرف  
ملازمتش را دریافتم \*

### شیخ حسین بزهری

از اعلام اعیان در مدرسه حضرت دهلی باناده طلاب مشغول  
می بود و در علوم نقلیه که در هندوستان متعارف است سرآمد روزگار  
بود و صاحب مکارم اخلاق \*

### مولانا اسمعیل عرب

از اقران شیخ حسین و امثال ایشان بود و در هیأت و حکمت  
و طب بی نظیر بود و در درس شرکت مکانی باشیخ حسین داشت  
و طالبان علم را از یمن صحبت شریف ایشان ابواب فیض بر روی  
میکشود چون مواوی جمعیت دنیوی داشت شبی دزدان باغواوی  
بعضی سکنه شهر در خانه او ریخته بدرجه شهادت رسانیدند \*

### قاضی مبارک گوباموی

علمی بوجه اتم و دیانتی و میانندی عظیم در منصب قضا  
داشت کسب علوم و تهذیب اخلاق در ملازمت میان شیخ نظام  
الدین انبیهی وال قدس سره نموده ازان هنگام که میان در خانقاه  
تحصیل علم مینمود بروی نظری خاص داشته تربیتش می فرمودند  
و هرگاهکه قاضی بالتماس میگفت چه باشد اگر از مشرب ولایت  
مرا نیز بهره شود همین جواب میدادند که قاضی مبارک دنیا  
بخورد و عقبی ببرد - تا آخر عمر معزز و مکرم و محترم زیست و

همچنان بجانب آخرت رحلت گزید و از جمله علما و فضلاء که بتقریب تربیت قاضی علیه الرحمه در گویامو توطن گرفته نشورنما یافته از منازل و مراحل بعیده مردم از ایشان انتفاع میگردند و بدرجه کمال می رسیدند مخدوم بداه است که اکثر نسخ درسی را درس می فرمود دیگر سید محی که همین نسبت داشت و دیگران برین قیاس و آن قافله بمنزل رسید و دیگری قایم مقام ایشان نشد و ارباع و اصقاع علم روز بروز از شیوان بیشه خالی ماندن گرفت تا ربه صفدان سوراخ خنجر جای ایشان گرفتند چنانچه صاحب مشارق الانور این نالش در زمان خود کرده و گفته و لولا تخی الغاب عن أسامة ذی الشبلین لما صبح بها ثقلانة ابو الحصین \* فرد \*

همین نانه ماند مسکین حسن را \* ازان روز ترمم که این هم همانند

### مولانا ویس گوالیاری

دانشمند مناظری مجادلی بود و در وادی اصول و فروع بی نظیر روزگار قوت حافظه اش بمثابته که در وقت بحث چون کار بقل می افتاد صفحه صفحه و ورق ورق عبارت را یاد میخواند و میگفت که این عبارت فلان کتاب است درانجا به پیذید و خصم را الزام میداد بعد ازان چون تفحص میکردند هیچ اثر ازان نمی یافتند و به همین طریق روزی در مجلس پادشاهی مولانا الیاس سلیم را که استاد محمد همایون پادشاه و لیاقت و امتداد رسدندی داشت الزام داد تا مولانا از همین اعراض سوار شده و از پرگنه سوهان سرکار لکنجو که جاگیر وی بود گذشته و ترک سپاهگیری کرده بایلغاز بکجرات و ازانجا بمکه معظمه رفت و در

ولایت عرلق و آذربایجان واردبیل که وطن مالوف او بود رسید و درگذشت وصف او با شاه اسمعیل ثانی مشهور است مجمعی ازان ایست که مولانا الیاس چون واردبیل رسید رقعه بشاه اسمعیل که شاه طهماسب او را در قلعه قهقهه محبوس داشته بود نوشت که از نظرات میارات چنان استدلال نموده ام که در فلان ماه خلاص یافته از چاه بمرتبه جاه برسید و اورنگ نشین سلطنت خواهید شد و چنانکه حکم کرده بود در اندک فرصت شاه طهماسب را چیزی در کامه کردند و انقلابی عظیم در عراق افتاده شاه اسمعیل را امرا و وزرا از حبسخانه برای اردبیل بقصد اجلاس طلبیدند و چون مولوی در آن نامه اظهار کرده بود که در وقت توجه از قهقهه واردبیل که برسید ملاقات شرطست تا بعضی از عهد و موثیق بحضور موکد شود و دعوات اسمای عظیمه بمشافهه گفته آید اتفاقا شاه اسمعیل را شتابی روی داده بمنزل مولوی نرسید و بعد از آنکه از اردبیل گذشته بود بازگشته بقصد ملازمت آمد مولوی در هوپلی را بست و ملاقات نداد و بعد انتظار بسیار بضررت در را شکست و بقهر بشجره در آمده ملازمت نمود او روی پوئیده و گردانیده روی بدیوار گفت که آن ساعت مقرری گذشت و تو زیامدی اکنون روی ترا چه بینم شاه اسمعیل مایوس بازگشت و اگرچه امر سلطنت برو مقرر گشت اما امرا بعد از یکسال بهم متفق گشته <sup>(۲)</sup> خواهر او پریجان خانم را بقصد قتل وی گماشتند او متفرس باین غدر شده پیش از آنکه علاجی



نماید پری جان خانم اورا خفه کرد و در را از پهن بهمت \*

### شیخ محمد شامی

عرب قح امت و نسبت برادرزادگی بشیخ زین الدین جبل عاملی دارد که مجتهد و مرشد شیعه بود و خوندکار روم ادرا بانواع لطایف و حیل بسیار در مکه معظمه بدست آورده باستنبول طلبیده بصیامت رسانید شیخ محمد در ملک ارباب مناصب داخل امت و بصفت شجاعت و شهامت موصوف و بکرم و کرامت که لازمه عربست موسوم و بحسن ادب و تواضع معروف مهارتش در علوم عربیه و ادبیه بمثابغه که ثانی کسائی توان گفت ر از جمله رقعات او این رقبه است که در لاهور بتقریب سفیهی در جواب فقیر نوشته در اوایل آشنائیهها ( + )

### نقل رقبه

وافی کتابک بالبشارة معلنا \* بالصدق بخبر ان اصلک طاهر  
اظهار الاشتیاق من فبیل تحاصیل الحاصل ، الا انه کان موثوقا بقیود  
الادب حیث ان التعطف و الدلطف من جانب الطی اعلی ، فالآن قد  
صلکت اصداده ، و منعمت ارضاده ، لعدوت بحمد الله لکن اتی الله علیه  
کتابا کریمما ، او کلمة الله من فوق الطور کلیمما ، التجانی یا خیر الخیران ،  
و نزهة الواهان ، وسط بین الطرفين مصاحبنا من طول الاذان ، وله مع

---

( + ) واضح باد که کل عبارت این پنج رقبه از ابتدا تا انتها اکثرجا غلط است و جمله سه نسخه که موجود بود ازان باوجود کمال غور تصحیح آن ممکن نشد \*

ذالك قرنان ، و ذلك المردود ، لم يقرأ قط أو مَوْأ بِالْعُقُودِ ( † ) فتح الله  
شانه و كسر اسدانه ، و عادننا لفرضه ، و لا صدينا ابدا خلف نغله و فرضه ،  
و الدماغ من استشمام الصر خالي ، و الجسم من التاسف على العمر  
مقبالي ، و اما المحي النار الداعي الموصوف بحسن المساعي و  
المراعي ، فتمثل ما اجار بناه و بمثل ما حيا فاحيذناه ، ثم الامر اليكم ،  
و الحكم لديكم ،

رقعه كه هنگام انقطاع و جدائتي چند روزه نوشته \*

### رقعه ديگر

كيف يحفوا و كان اي بعض صبر احسن الله في اصطباري  
غيرا كا غيرانه قد جاست بساحي عساكر الاشواق ، و تلاطم في يدان  
مباحتي امواج الاشتياق ، و جمع في قلبي جمع التكسير ، و اعداد  
في الدين فلم يفن التحذير ، و يذاع في حبي عاملا الدمع و الهسي  
و هذا مبتدأ و الحال فلا تسئل عن الخبر ، فالجسم مني موصول  
بالقسم و الوجد في جرائي و اشهر من نار على علم مدار اثم مكنون  
على اعمال يديكم ، مصروف على المصرة فرحون بمالديكم ، و لا تزالون  
في تفتيش خبايا زوايا و انا الاسفار بين قاعد و قائم حليتم الاصحاب ،  
و تناسيتم الاحباب ، و كانت الآخرة ما هي الا كصواب ، فياغوثاه  
من هذا الجفاه الال بغير اهل الوفا ولو و سفذا العذاب ، تكلمنا عليكم  
من راس الجراب و لا وضع قرطاس و لا كتاب -

ديگر كه بهنگام برآمدن اردو بجانب دکن در حنہ هزار و دو

و باز بر طرف شدن آن لشکر نوشته \*

### رقعة ديگر

يا جلد ان صحبة الاعدام فلعمرى هي من قبيل الحيات قبل  
الموت ، او تعجل الصلوة هبن الغوت ، و لعمرى لقد اتيتم طي ما في  
الضمير ، ولا شك مثل خبير ، فاين امرتم اتيدناه ، و ان شرفتم  
تلقيدناه - و انتم اهدي من ان يهدى \*

رقعة كه از روي شكايه و عتاب نوشته \*

### رقعة ديگر

ماعودوني احبائي معاذمة \* بل عودوني اذا قاطعتم و صلوا  
فليت شعري ما صدر مني حتى استوجبت نفورك ، و ما علمت  
لي من قرب استحق به هذا الجفاء اللائق بغير اهل الوفاء ، و ما هو  
لا من يعاين الزمان و قلة العهد من الاخوان و الخلان كما هو منطوق  
القرآن فقال وهو اصدق القائلين و ما وجدنا لاذرهم من عهد - متحجب  
بمن بلغ بسمعه هذه - الايه ان يبذل في الرواض الغالده - كيف حرمة  
و مقلتي كلاح لوبق تلقب للمعا كانها انا مع تشاغل البال - و تزايد  
البلبال ، انادي بلهان الحال ، اضاعوني و اى فتى اصاغوا -

### رقعة ديگر

في الشباب و شيوع خبر نهضة العسكر ، و الشكاية عن عدم استطاعة  
السفر \*

تشا غلتمو عنا بصحبة غيرنا و اظهرتم البهران ما هكذا كنا  
و مما دار طي بلواثي و وجب له بيف شكوى الى بالامس ما

تشوکت و یحیی فی قلبی ما تشوکت حیث انا منادی الرحیل  
 ابرز منادیه ، و رفع کل معنک ایادیه طی ان فی یوم الاحد یعمر  
 الصحاری من کل احد فکیف الحال و هذا الوحال الذی هو ابرد  
 من طین الشثانین من عرق الحصالا ملیح حتی یتذاع بالبلیح ولا  
 قصاید لیشتری بها العصاید و این الزکا و ازکا و الوطی من المطا  
 فانالله و انا الیه راجعون فهل عندکم خیرا یدخلانه ، و ان هذا الوقت  
 لیص من اوانه ، و السلام علیکم ، و قلبی لیدیکم ،

### شیخ حسن علی موصلی

شاگرد رشید شاه فتح الله است اما سنی پاک مذهب در  
 سال فتح کابل بملازمت پادشاه رسیده مامور بتعلیم شاهزاده بزرگ  
 گشت تا سبقی از رسایل داری و غیر آن در علم حکمت میگفت  
 و چندگاه شیخ ابوالفضل نیز خفیه ازو تعلیم فن ریاضی و طبیعی  
 و سایر اقسام حکمت گرفت و دقایق و غوامض علوم را ازو کسب  
 کرد و باوجود این هرگز بتعظیم او پیش نیامد و خود بالای فرش  
 بودی و استاد بر زمین و چون طرح و وضع این مردم را موافق  
 مشرب خود نیافت ترک وظیفه کرده عازم گجرات شد و یک چند  
 در صحبت میرزا نظام الدین احمد بوده هم ازو هم پسرش محمد  
 شریف ازو استفادہ و استفادہ علوم غریبه عقلیه نموده بدرجہ کمال  
 رسیدند بعد از واقعه شاه فتح الله شیخ ابوالفضل و دیگر مقربان  
 همه از فضایل و کمالات ادرا در مجلس پادشاهی مذکور ساخته

پندان خاطر نشان کردند که امروز جانشین شاه فتح الله اوست  
 و فرمان طلب رفت و بلاهور آمد و وقت کورنش نظام الدین احمد  
 او را تکلیف سجده نمود ازین معنی بسیار آزار یافته همین را  
 بهمت آریز ساخت و تاب مکاره طبعی در خانه نتوانست آورد و باز  
 هذدوستان بیداد فیل آمد و ملاقات مادر را بهانه ساخته رخصت  
 وطن گرفته و در سنه نهصد و نود و هشت (۹۹۸) در زمان حکومت  
 خانخانان به تنه رسیده و ماده توکای و جمعیتی بهم رسانیده  
 عازم دیار خویش گردید و چون بهرروز رسید از آنجا پیغام بمخادیم  
 در خانه فرستاد که الحمد لله از صحبت نقاتی یاران خلاص یافتم  
 انشاء الله بمقصد رسیده باشد .

### قاضی نورالله مشتری

اگرچه شیعی مذهب است اما بسیار بصفت نصفت و عدالت  
 و نیک نفسی و حیا و تقوی و عفاف و اوصاف اشراف موصوف  
 است و بعلم و حلم و جودت فهم وحدت طبع و صفای قریحه و ذکا  
 مشهور است صاحب تصانیف لایقه است توقیعی بر تفسیر مهمل  
 شیخ میضی نوشته که از حیز تعریف و توصیف پیرو نصت و طبع  
 نظمی دارد و اشعار دل نشین میگوید بوسیله حکیم ابوالفتح  
 بملازمت پادشاهی پیوست و زمانی که موکب منصور بلاهور رسید و شیخ  
 معین قاضی لهور را در وقت ملازمت از ضعف پیری و فتور  
 در قوی مقطه در دربار واقع شد هم بر ضعف او آرد فرمودند که  
 شیخ از کار مالمده بنابران قاضی نورالله بآن عهده منصوب و منسوب

گردید و الحق مفتیان مانجن و محتسبان حیلال محتال لهور را که  
بمعلم الملکوت سبق میدهند خورش بضبط در آورده و راه رشوت را  
بر ایشان بسته و در پوست بسته گنجانیده چنانچه فوق آن منصور  
نیست و میتوان گفت که قایل این بیت اورا منظور داشته و گفته که

• فرد •

توئی آن کس که نکردی همه عمر قبول

در نضا هیچ زکس جز که شهادت ز گواه

روزی در منزل شیخ فیضی تفسیر نیشاپوری در میان بود در کریمه  
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا - که باجماع مفسرین در شان  
صدیق اکبر رضی الله عنه واقع شده میگفت که اگر مراد ازین  
صحبت لغویت مفید مدح نیست و اگر اصطلاحی است که اهل  
اصول حدیث قرار داده اند آن اول بحضرت و مصاحبت ممنوع  
گفتم از طفلی هم که زبان عربی میدانسته باشد پیرمند خواهد  
گفت که این آیه دلالت صریح بر مدح میکند نه ذم و هم چنین  
کافری زنگی و یهودی و هندوی نیز که دانای زبان عربی باشد و  
مباحثه بسیار شد و شیخ فیضی بنابر عادت زشت خویش جانب  
قاضی را با آنکه از هر دو جانب بیگانه مطلق بود گرفت ناگاه در  
تفسیر نیشاپوری نیز مؤید همین سخن من برآمد باز یادتی آنکه  
اگر بفرض و تفسیر رسول صلی الله علیه و سلم را در آن وقت داعی  
حق میرسد معین از برای وصایت صدیق اکبر رضی الله عنه بوده  
نه دیگری •

## حاجی ابراهیم محدث

در آگه بزهک و ورع و تقوی و درس علوم دینی مخصوصاً علم حدیث قیام داشت و تقید بشرح و تورع مانع اختلاط و ارتباط او بمردم شده بود و امر معروف و نهی منکر می نمود چون بحسب طلب در عبادت خانه آمد بمراسم تکلیفات و آداب ملوک متعبد نشد و وعظ و نصیحت گفت و پیوسته بخواجه عبد الصمد شیرازی که بجهت کرایه دادن قماشهای کهنه آئین بزدی بخواجه عبد الله مشهور است و بنماز و روزه و نوافل عبادات ظاهری اشتغال دارد و بحاجی طریقه اعتقاد می پیمود میگفت که خواجه اینها هیچ فایده نمی کند تا محبت خلفای راشدین را در دل جای ندهی \*

## شیخ جلال و اصل کالپی و آل

از خلفای شیخ محمد غوث است اوایل حال تحصیل کمال کرده و اواخر همه را فراموش گردانیده در ذوق سماع و وجد و حالت امتغراق عظیم داشت و بندگان پادشاهی رانصبت باو حسن ظنی بود بالجمله تصنع در خلفای شیخ غوث نسبت بخلفای شیخ سلیم کمتر بود هر چند در مقام تفانی و نفاقی یک دیگر بودند و همان سخن امیر المومنین علی است رضی الله عنه که هنگام اجتماع کریمه و قَالَتْ الْيَهُودُ لَيْسَتْ بِالنَّصَارِي عَلِيٌّ شَيْءٌ وَقَالَتِ النَّصَارِي لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلِيٌّ شَيْءٌ - فرمود که صدآقا و الحمد لله که اکنون از هر دو طایفه اثری نماند \*

## ملک محمود پیارو

بفضایل صوری از علم عربیت و تفسیر و حدیث و جزئیات  
 نظم و نثر فارسی و کمالات معنوی از صلاح و تقوی و ذوق و حالت  
 آراسته است اصل از ملوک دیار گجرات است پدر بزرگوار او ملک  
 پیارو نام دارد از نهایت فصاحت و بلاغت دانش و حدیقت در  
 مجالس بهشت آئین بشرف همزبانی خلیفة الزمانی معزز و  
 مباهی بوده آنحضرت را از خود راضی ساخته از کمال رغبتی که  
 بخداست اهل حق داشت چند گاهی حسب الحکم بامر جلیل  
 تولیت روضه متبرکه حضرت قطب الاولیاء الواصلین خواجه  
 معین الدین منجری چشتی قدس الله سره موثق و مأمور و  
 منسوب بود با وجود این همه تربیت و اعتماد و قرب منزلت از  
 امتیازی محبت و غلبه شوق و رابطه باطنی که بقطب فلک السیادة  
 و مرکز دایرة السعادة مخدوم شاه عالم بخاری از اولاد محبوب  
 العارفین و مطلوب المالکین مخدوم جهانیان بخاری قدس الله  
 سره العزیز داشت بومایل و وسایط التماس رخصت مجاورت طواف  
 آن آستان ملک آشیان خواهی نخواهی نموده و چون درین نیت  
 و اراده صادق بوده و از شائبه ریا و غرض ظاهری مبرا لاجرم  
 استدعای او بعد از رد و بدل بهیار بدرجۀ قبول موصول گردید و در  
 گوشه قناعت و توکل منزوی بود در احمد آباد اکثر اوقات با برکات  
 بمجاوری آن آستانه مصروف میداشت تا آنکه ازان روضه بروضه  
 دارالعلوم انتقال فرمود و جامع اوراق در اجمیر و فتحپور شرف



حضور موقر العزیز اورا دریافته این مطلع ازوست که • بیت •  
دارم دلی گردان که من قبله نما میخوانمش  
رو سوی ابرویش کند هرچند میگردانمش

### صدر جهان پنهانی

پنهانی دینی است از توابع قنوج سیدی فاضل خوش طبع  
است اکثر عمرش در اردو گذشته و کسب کمالات در ملازمت شیخ  
عبد النبی نموده و بعضی شیخ چندین مال منقعی ممالک  
محرومه بود بعد از آنکه شکست طایفه ایمنه هند واقع شد او بزور  
خدمت و زمانه سازی و دنیاداری قاعدۀ عزت و احترام خود را  
نگهداشت و چون همراه حکیم امام بایلچگیری نزد حاکم توران  
زمین رفته و بازگشته آمد بمنصب صدارت مرفراز شد دران ایام که  
در لاهور آوازا فرستادن بقیۀ سلف بجانب مکه معظمه شایع شد و  
طوماری در آن باب نوشته بودند روزی میگفت که می ترسم که  
مرا هم درین جماعه نوشته باشند میرزا نظام الدین احمد که صاحب  
آن طومار بود گفت شمارا برای چه مبعوث کنند پرمید بچه دلیل  
گفت هرگز کلمه الحقی نگفته اید تا مستوجب اخراج شوید  
باوجود طبع شعر و مناسبت بآن ازان وادی تایب است و این  
مطلع ازوست • بیت •

هرتارزلف یار خدایا بلا شود • و آنکه بهر بلا دل ما مبتلا شود  
چنانچه درین ایام از شعر و ضوی توبه دارد انشاء الله از بحک بیمزه  
علمی و ریائی و خودنمایی و خود پسندی و لاف و گزاف که درین